

گونگون به این حادثه تاریخی نگریسته شده، حتی خود من بارها در این زمینه مصاحبه‌هایی داشته‌ام، اما باز هم به جا و در خور می‌دانم که از زوایای گونگون بررسی شود. چه بسا پرسشگران مسائل جدیدی مورد توجه شان قرار بگیرد که در بحث‌های قبل و پرداختن به آن با نگاهی فرهنگی و سیاسی پنهان مانده‌باشد.

با توجه به وابستگی‌های خاصی که رژیم پهلوی به امپریالیسم داشت، به گمان من آن سرنوشت خودش را رقم زده بود، به همان ترتیبی که از لحاظ تاریخی پیش آمد. **من تصور می‌کنم هر زمامدار یا هر هیات حاکمه‌ای، هر گاه پیوندش با مردم قطع نشود زمینه اساسی انحلال خودش را فراهم کرده‌است. ممکن است با توسل به نیروهای مسلح و توسل به ابزارهای قدرت چند صباحی همچنان خودش را در سایه قدرت حفظ بکند ولی ما به خوبی می‌دانیم منشاء قدرت مردم است، اراده مردم است، عزم مردم است، حتی اگر در دوره‌ای مردم از آگاهی کافی برخوردار نباشند یا از ابزار و سازمان‌های ضرور برای به عمل در آوردن افکار و اندیشه‌شان برخوردار نباشند، با این وجود در طول حرکت تاریخی، آگاه می‌شوند و آن نیروی حاکمه‌ای که از مردم جدا باشد، مسلماً پایان زندگی اش فرا خواهد رسید.**

در جریان گذار از یک مرحله- فرماسیون- تاریخی معین، باید بگویم، در صورتی که مردم مشارکت داشته باشند، مردم آگاهی‌هایی پیدا کرده باشند که در نهادهای معینی حضور بهم برسانند، بدون تردید این تغییرات و این گذار خصیصه‌های ترقیخواهانه خواهد داشت.

## ورود حزب توده ایران به صحنه سیاسی

در شهریور بیست، فرو ریختن دیکتاتوری رضاخانی شرایط جدیدی را در ایران بوجود آورد، شرایطی که در ایران از لحاظ تاریخی اصلاً سابقه نداشت؛ یعنی یک آزادی نسبی به طوری که اندیشه بتواند گسترش پیدا بکند، بتواند ارتباط برقرار بکند. این فرو ریختن، فصل جدیدی را بوجود آورد، که با سرعتی به کلی متفاوت با پیش از شهریور ۲۰، اقشار و لایه‌هایی از مردم ایران را در بر گرفت. بویژه روشنفکران، که این موقعیت نو را در جامعه ایران پی گرفتند. از جمله احزابی در ایران پدیدار شدند، که به اقتضای برنامه و مرامنامه هر یک از این فعالیت‌هایی را در لایه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی آغاز کردند.

البته، در بین کارگران از مدت‌ها قبل، یعنی از دوران حزب کمونیست ایران، اصلاً از دورانی که جنبش سوسیال-دمکراتیک آغاز شده بود، بعد از انقلاب مشروطه، مطالباتی مطرح شده بود، اتحادیه‌هایی بوجود آمده بودند که حکومت دو دهه رضاخانی با سرکوب این حرکت‌ها متوقف کردن این حرکت‌های جمعی، مانع از رشد و توسعه آن‌ها شده بود، اما پس از شهریور ۲۰ شرایط آن چنان فراهم شد، که نه تنها در قشر روشنفکر که در قلمرو طبقه کارگر هم حرکت بالنده و پیشرونده‌ای آغاز شد. در این شرایط نوین، پیدایش سندیکاهای کارگری به پیوند آنها با جریان‌های روشنفکری که اندیشه‌های عدالت اجتماعی و سوسیالیستی را پیروی می‌کردند منجر شد. همین‌جا- و در رابطه با شرایط و حوادث آن دوران- باید اشاره کنم که رشد طبقاتی بدون پیگیری و پاگیری یک اقتصاد پیشرو، مقداری سطحی خواهد بود نه ریشه‌ای. در نظر بگیرید که بورژوازی ما بیشتر بورژوازی بازار و بورژوازی تجاری بوده‌است و هنوز هم چنین حالتی را دارد، اگر در نظر بگیریم که بعد از آن هم لایه نیرومندی از این

**گفتگوی "علی عموی" با نشریه "کلک" (شماره آذرماه ۱۳۸۰) در تهران، به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد**

# سقوط

# سرنوشت حاکمیت جدا از مردم است!

حاکمیت جدا از مردم، ممکن است برای مدتی با توسل به نیروهای مسلح بتواند قدرت را حفظ کند، ولی "ما" به خوبی می‌دانیم منشاء قدرت مردم است و آنگاه که مردم آگاه شوند و به ابزار و سازمان‌های ضرور برای به عمل در آوردن افکار خود برخوردار شوند، پایان عمر آن حاکمیت فرا می‌رسد!

مجله "کلک" که در تهران منتشر می‌شود در شماره آذرماه ۸۰ خود، گفتگویی با "محمدعلی عموی" در باره کودتای ۲۸ مرداد، زمینه‌های داخلی و خارجی این کودتا، نقدی که بر عملکرد حزب توده ایران برای مقابله با کودتا می‌شود، ریشه‌های پر قدرت استبداد در ایران و سرنوشت هر حاکمیتی که به مردم خود متکی نباشد انجام داده‌است. بخش‌هایی از این گفتگو را در ادامه می‌خوانید.

بسیار بجاست که همه ساله به حوادثی که در مرداد ماه در تاریخ ایران رخ داد پرداخته شود. مسلماً ۲۸ مرداد و کودتای امریکائی-انگلیسی که برای سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق انجام گرفت از آن چنان موقع و جایگاهی در سرنوشت تاریخی این کشور برخوردار است که به رغم اینکه بارها و بارها در این زمینه بحث شده، مقالاتی نوشته شده و کتاب‌هایی منتشر شده از منظرهای گوناگون باز هم به این حادثه تاریخی نگریسته شود. البته، در این باره کتاب‌هایی منتشر شده و از منظرهای

جمعی نداشتند، در حالی که اینها پیش زمینه‌های ضروری است تا یک جامعه دموکراتیک ایجاد شود و مردم بخواهند نهادهایشان را داشته باشند. عوامل کودتا مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی است. اگر بخواهیم به تفصیل در مورد این مجموعه‌ها صحبت کنیم، مشخص می‌شود که تنها عامل بیرونی نمی‌تواند عامل تعیین کننده باشد. البته، زمانی ممکن است مردمی به پا خاسته و شرایط دمکراتیکی را برای خودشان بوجود آورده باشد اما با یک قوای قهریه و با مداخله نیروی نظامی که تعادل نیرو را به هم می‌زند سیر ترقیخواهانه آن حرکت برای مدتی متوقف شود، اما همین اشکال نظامی، همین حرکت مداخله‌گرانه نیروی خارجی هم اگر در داخل زمینه‌ای نداشته باشد پیروزی اش به سهولت انجام نمی‌گیرد.

من اشاره کردم به ترکیبی از مجموعه نیروهای داخلی و خارجی، که البته عامل داخلی واجد اهمیت به سزائی است. من تصور می‌کنم اگر دولت دکتر مصدق ادامه پیدا می‌کرد، با توجه به تجربیاتی که پس از سی تیر ۱۳۳۱ بدست آمد و تجربیاتی که موجب بازنگری نگرش حزب توده ایران به مسائل اجتماعی و نگرش به دولت دکتر مصدق و نیروهای ملی در چارچوب سیاسی شد، نه مخالفت بلکه چیزی نظیر همین اصطلاحی که در جریان اخیر با عنوان "اتحاد و انتقاد" بیان می‌شد می‌توانست استمرار پیدا کند، گام‌های بلندی به سوی نهادینه شدن دمکراسی برداشته می‌شد. در چنان شرایطی نیروهای صادق، برای پیشبرد جامعه ایران و مردم ایران حرکت یگانه‌ای را پیش می‌بردند. در چنین شرایطی، هرگونه اهمال، هرگونه خطا و سازش مورد نقد قرار می‌گیرد، نقد سازنده و نه نقدی خراب کننده و تضعیف کننده. این یکی از جنبه‌هایی بود که پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ برای ما رخ داد. برای نیروهای ملی هم گرچه با یک حرکت نسبتاً کند اما قابل توجه رخ داد. منظور توجه به نقاط ضعف ملیون است. یعنی دقت بیشتر به توطئه‌هایی که یکی پس از دیگری در جامعه شکل می‌گرفت و نسبت به بعضی از این توطئه‌ها کوتاهی و بی‌توجهی می‌شد. نسبت به بعضی از این توطئه‌ها هم اگر اقدامی می‌شد، قاطعیت لازم انجام نمی‌گرفت. بازنگری نسبت به دولت ملی مصدق به هیچوجه به معنای تأیید بی‌چون و چرای سیاست‌های دولت نبود، شعار "اتحاد و انتقاد" به معنای اتحاد و حمایت در مبارزه با امپریالیسم و عوامل داخلی آن، بویژه دربار بود. در این مبارزه می‌توانست کوتاهی‌ها و خطاهائی وجود داشته باشد. صداقت انقلابی حکم می‌کند که در چارچوب اتحاد، این گونه کاستی‌ها انتقاد شوند و پیشنهادات سازنده‌ای ارائه شوند. در آن دوران - نه حزب آن پختگی لازم را برای کاربست دقیق اتحاد و انتقاد را داشت، نه نیروهای ملی هنوز از آن نگرش غیر دوستانه رهائی یافته بودند. یک یک می‌توان روی اینها صحبت کرد. مثلاً اگر به خاطر داشته باشید در شهریور ماه ۱۳۳۱ ما اطلاع پیدا کردیم که توطئه کودتائی در دست تدارک است زیر نظر شاپور علی‌رضا با شرکت مستقیم سرلشکر حجازی، سرهنگ اخوی و بختیار و غیره. مسئله به اطلاع دکتر مصدق رسید. ابتدای کار باور نمی‌کردند که چنین چیزی هست. شاید پیش زمینه‌های این تردید و باور نکردن مناسبت‌هایی بود که پیش از این بین ما و نیروهای ملی وجود داشت و پیدا شدن یک زمینه اعتماد کار ساده‌ای نبود. بهرحال، گذشت ایام این مسئله را کم‌کم مورد توجه نیروهای ملی قرار داد. دکتر مصدق بر اساس اختیاراتی که پیدا کرده بود پس از سی تیر اقدام به تصفیه در ارتش کرد، اما از چیزی نزدیک به ۱۴۰۰ افسر که ما پیشنهاد عزل آنها را داده بودیم دکتر مصدق فقط عزل و برکناری

بورژوازی، بورژوازی کمپرادور بود که دلالتی و ورود کالاهای خارجی را عهده دار بود، یعنی در قلمرو تولید کار چندان مهمی انجام نگرفته بود، پس طبقه کارگر ایران نمی‌توانست طبقه‌ای نیرومند، منسجم، کثیرالعدد و برخوردار از آگاهی بوده باشد.

بدون تردید حرکت اجتماعی-سیاسی که پس از شهریور ۲۰ بوجود آمد، از لحاظ فعالیت‌های فرهنگی-سیاسی تأثیر به سزائی داشت اما این که زمینه ساز یک دگرگونی بنیادین باشد، به گمان من هنوز زمان بیشتری را نیاز داشت. در آن زمان یک رشته عادت‌ها و روش‌های تازه در زمینه روابط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در شرف شکل گیری بود. حتی ادبیات و زبان مطبوعات، چگونگی بحث و گفتگو و انتقال نظرات دوران تازه‌ای را تجربه می‌کرد. نهادهائی متناسب با اقشار و حرفه‌ها پا گرفت. شورای متحد مرکزی کارگران به صورت نهاد فراگیر اتحادیه‌های کارگری در آمد و توانست بخش قابل توجهی از زحمتکشان را در راه بدست آوردن مطالبات صنفی-اقتصادی متشکل کند. جنبش دانشجویی در قالب سازمان دانشجویان دانشگاه تهران - یگانه دانشگاه آن روز ایران - به صورت کانون حرکت روشنفکری کشور در آمد.

حزب توده ایران با متشکل کردن آگاه‌ترین عناصر طبقه کارگر و روشنفکر دست به انتشار روزنامه و مجلاتی زد که هر یک پاسخگوی نیاز طبقه و قشر اجتماعی به خصوصی بود. جزوه‌ها و کتاب‌های پرشمار، فرهنگ ضد سلطه و ضد ستم را به رژفای جامعه سنتی ایران رسوخ داد، که صد البته خالی از خطا نبود و می‌بایست با گذر زمان و کسب تجربیات دموکراتیک کارآمد و به روز می‌شد.

**فضای باز سیاسی پس از شهریور ۲۰ بستر مناسبی بود که نه تنها تشکیل حزب توده ایران، که شکل گیری جریانات سیاسی گوناگونی را امکان پذیر کرد. حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب عدالت، حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم، حزب دموکرات ایران، حزب زحمتکشان و ... نمونه‌هایی از این روند بودند. هر چند بسیاری از این جریانات سیاسی فاقد برنامه و اصول مدون و گستردگی سازمانی بودند و حتی پاره‌ای فرمایشی و دربای بودند، اما با تمامی این کاستی‌ها، تشکیل آنها دلالت بر وجود فضائی می‌کردند که نشان دهند آغاز تجربه تازه‌ای در زمینه مسائل مدنی و اجتماعی بود.**

**عمر کوتاه این دوران که به واقع کوتاه‌تر از آن بود که بتواند روش‌های دموکراتیک و خصلت‌های فردی دموکراتیک را نهادینه کند دیری نپایید و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با داس دیکتاتوری کودتاچیان در نور دیده شد. کودتا نه تنها دولت ملی و سازمان‌های مردمی را سرکوب کرد، که روند بالنده دمکراتیزه شدن کشور و پرورش دموکراتیک مردم را متوقف کرد و از نهادینه شدن تجربه دموکراتیکی که تنها مراحل آغازین آن سپری می‌شد جلوگیری کرد.**

در بخش دیگری از این مصاحبه، در ارتباط با زمینه‌های دمکراسی در ایران و عرصه‌های کودتا در ایران محمدعلی عموی می‌گوید: دمکراسی چیزی نیست که به این سادگی توسط هر مردمی و در هر زمانی بدون پیش نیازهایش بوجود بیاید. ایران از جمله کشورهایی است که سابقه طولانی استبداد و دیکتاتوری دارد. مردم این کشور هرگز دمکراسی را تجربه نکرده‌اند و تربیت دموکراسی ندارند، پرورش کار

## مصدق هرگز زیر بار پیشنهادات امریکا نرفت و منافع ایران را فدای اغراض و مطامع امریکائی‌ها نکرد.

بعد از سی تیر امریکائی‌ها به این نتیجه رسیدند که از دو زاویه بقای دکتر مصدق خطرناک است. یکی اینکه مسئله نفت مطلقاً حل نمی‌شود. مذاکراتی که باید انجام نمی‌شود، او زیر بار پیشنهادات نمی‌رود و دیگر اینکه دولت مصدق دارد رادیکال تر می‌شود، تفاهمش با حزب توده ایران دارد بیشتر می‌شود. جامعه یک فضای ضد امپریالیستی شدیداً دارد پیدا می‌کند. به ویژه با توجه به بزرگنمائی که انگلستان از خطر کمونیسم برای ایران و برای امریکا می‌کرد. از جانبی به مصدق می‌گفتند که بدانید با این سیاست توده‌ای‌ها سر کار خواهند آمد و تو را سرنگون خواهند کرد. امریکائی‌ها را مخاطب قرار می‌دادند که کمونیسم در ایران دارد می‌آید و با توجه به مرز مشترکی که با همسایه شمالی خود دارد منافع کل دنیای سرمایه‌داری در خاورمیانه به خطر خواهد افتاد. یک غولی ساختند از حزب توده ایران که به هیچ وجه چنین نیروئی نبود. حتی آن روزی که اسناد وزارت خارجه، سیا و انتلجنت سرویس مقداری از مسائل را افشاء و منتشر کردند سند وجود دارد که هیچ خطری از جانب کمونیسم در ایران وجود نداشت و این همه برای آن بود که افکار عمومی امریکا آنچنان متوحش بشود که زمینه مداخله امریکا در ایران کاملاً فراهم بیاید. خب با توجه به این چنین مسائلی توطئه‌های گوناگون در مراحل مختلف وجود داشت.

شما خودتان در نظر بگیرید پیشروترین نیروی آن زمان که در حزب توده ایران متشکل شده بود یک نیروی ترکیب‌شده جوان، کم تجربه و در نتیجه پراستباه می‌توانست باشد. بدین ترتیب وضع دیگر نیروها جای خود دارد.

## فرهنگ ریشه دار استبداد در ایران

در پاسخ به سؤال دیگری، پیرامون فرهنگ ریشه‌دار استبداد در جامعه ایران و ضرورت تلاش ملی و تاریخی برای زدودن آن از جامعه ایران محمدعلی عموی می‌گوید:

استبداد شرقی و استبداد تاریخی همانطور که اشاره شد در بافت این جامعه از صدر تا ذیل وجود داشته‌است. گذار ما عبور از یک مرداب لجن زاری است که برای زندگی در یک فضای سالم ناچار باید از این مرداب بگذریم. برخی جرات قدم گذاشتن در این راه را ندارند و همانجا می‌میرند. برخی حرکت می‌کنند و در درون این مرداب غرق می‌شوند، برخی با تلاش و کوشش به رغم همه دشواری‌های گذار از این مرداب می‌گذرند و به ساحل نجات می‌رسند ولی بدون تردید همه آنها پایشان آلوده به لجن است. به رغم اینکه موفق شوند و در یک فضای بهتر و در یک بستر مناسبتری قرار گیرند، آلودگی آن لجن زار و آن لجن‌ها را همراه خودشان دارند. ما همه پرورش یافتگان همین محیطی هستیم که فراوان از این آلودگی‌ها دارد. کسی که در یک محیط استبداد زده بزرگ می‌شود لاجرم پرورش آن محیط در او این خصیصه استبداد زدگی را بوجود می‌آورد. بدرستی اشاره شد که ما هر کدامان در وجودمان یک دیکتاتوری داریم. یک جوجه دیکتاتور هستیم، در روابط اجتماعی‌مان، در روابط خانوادگی‌مان و در روابط فردی‌مان با همدیگر. این که وقتی یک بحثی بین چند نفر در می‌گیرد اختلاف نظر پیدا می‌کنند، کار به جایی می‌رسد که می‌خواهند همدیگر را کتک بزنند. حالا نه فقط نظر همدیگر را نمی‌پذیرند، بلکه حاضر نیستند و آمادگی ندارند تا حرف همدیگر را بشنوند. تحمل شنیدن نظری مخالف نظر خودشان را ندارند. این استبداد زده و پرورش یافته استبداد شرقی است.

۱۳۶ نفر را تصویب کرد. یعنی مار در آستین هم چنان باقی ماند. کسی مثل سرتیپ دفتری با وجودی که ما او و ارتباطاتش را افشاء کرده بودیم، دکتر مصدق باز او را به ریاست شهربانی منصوب کرد. سرلشکر بقائی رئیس شهربانی بود، سرلشکر زاهدی که در کابینه به عنوان وزیر کشور بود عملاً چگونه عمل می‌کرد؟ البته کابینه بعدی مصدق عوض شد. کسانی در اطراف مصدق بودند که در همه توطئه‌هایی که علیه او انجام می‌گرفت یا بی تفاوت بودند و یا با شدت با توطئه‌گران همکاری می‌کردند، مثل حادثه نهم اسفند. توطئه‌هایی از قبیل قتل سرتیپ افشارتوس یکی پس از دیگری انجام می‌شد اما هنوز با کمال تاسف عمق توطئه‌گری نیروهای مخالف برای نیروهای ملی ما نمایان نشده بود.

## غفلت بزرگ

در بخش دیگری از این مصاحبه، محمدعلی عموی اشاره به امکانات واقعی و موجود برای مقابله با کودتای ۲۸ مرداد و غفلت‌های بزرگی که در این زمینه شد کرده و می‌گوید:

مصدق در جامعه ایران از اعتبار زیادی برخوردار بود و هوادارانش صادقانه در راهش فعالیت می‌کردند. کما اینکه در سی تیر ۱۳۳۱ همه، چه نیروهای چپ و چه نیروهای ملی با جنبازی تمام حکومت قوام را ساقط کردند و مصدق مجدداً بر سر کار آمد.

## در جریان کودتا اگر مصدق قاطعیتی می‌داشت - که

### البته این یک آرزو است - دعوت می‌کرد از مردم، آن وقت با

### همکاری ما می‌شد جلوی کودتا را سد کرد. در اینجا ندهائی

هست در باره اینکه حزب توده ایران می‌توانست پیشگام شود و رهبری را بدست بگیرد و اقدام به جلوگیری از کودتا بکند، با توجه به شبکه‌های گسترده حزبی‌اش، با توجه به سازمان نظامی نسبتاً گسترده‌اش. من صریحاً اعلام می‌کنم حزب توده ایران آن توان اقدام را نداشت که به تنهایی دست به چنین کاری بزند. تنها با شرکت و همکاری تمامی نیروهای آزادیخواه و مردمی امکان مقابله با کودتا فراهم می‌شد. هرگونه اقدام منفرد و تک روانه از جانب حزب محکوم به شکست و تشدید بدگمانی نیروهای ملی بود. حتی به فرض محال اگر حزب با استفاده از موقعیت‌هایی که افسران سازمان نظامی اش در ارتش داشتند از یک حرکت غافلگیرانه استفاده می‌کرد و سران کودتا را حذف می‌کرد و قدرت را بدست می‌گرفت، با توجه به بافت طبقاتی - اجتماعی جامعه ایران و روانشناسی اجتماعی خاص آن، یا باید یک نظام دیکتاتوری سرکوبگر بوجود می‌آورد تا بتواند حکومت را حفظ بکند یا اینکه باید از همه برنامه‌ها و نظرگاه‌های عدول می‌کرد و متناسب با آن شرایط موجود هم آهنگ می‌شد.

اساساً مسئله کودتای ۲۸ مرداد یک مسئله تصادفی و خلق‌الساعه نبود. از خیلی پیش از آن، انگلستان پس از آنکه دولت مصدق با آن کشور قطع رابطه کرد مسئله سرنگونی دکتر مصدق برایش مطرح بود اما در آن ایام هنوز امریکائی‌ها یک چنین تفاهمی با انگلستان پیدا نکرده بودند. دقیقاً بعد از اینکه هاریمن به ایران آمد و آن توافقات مورد نظر انجام نگرفت رفته رفته اندیشه‌های جدیدی برای امریکائی‌ها بوجود آمد، گرچه هنوز پیشنهادات انگلیسی‌ها برایشان قابل قبول نبود، فکر می‌کردند از طریق مذاکره با دولت مصدق می‌توانند به یک تفاهم نفتی برسند. چون آن زمان مطلقاً منافع نفت نصیب انگلستان می‌شد اما امپریالیسم امریکا می‌خواست در اینجا سهم خود را بگیرد. این جا یک تقابلی بین امریکا و انگلستان بوجود آمده بود. امریکا می‌خواست از طریق مذاکره و تفاهم با دولت مصدق به نتایج مطلوبش برسد ولی باید اعتراف کنم که

ما وقتی تاریخ کشورمان را در نظر بگیریم، یک تاریخ استبداد زده‌ای داریم که هرگز عنصر دموکراسی در آن وجود نداشته‌است و اگر یک وقتی هم جرقه‌ای زده به سرعت خاموش شده‌است. دموکراسی به خاطر اینکه بستر آن وجود نداشته‌است، نمی‌تواند رشد کند. آن چه که اشاره کردید به ما و من و بطور اخص حزب توده‌ایران باید بگویم که حزب توده‌ایران برخاسته از جامعه ایران است. جامعه ایران تجربه دموکراسی مطلقا نداشت، اندیشه دموکراتیک، یک روندی است که می‌بایست در گذر زمان و کار پیوسته، به تدریج نهادینه شود. عمر کوتاه فضای باز تنها مجال طرح موضوع و کاری اندک را داده‌است. با این همه حزب توده‌ایران به رغم جوانی و کمی تجربه، در سال ۳۱ یگانه سازمان سیاسی ایران بود که چشم بر خطاهای خود گشود، چون دیگران گناهان را به گردن دیگری نینداخت.

در باره راه برون رفت از فرهنگ ریشه‌دار استبداد در ایران، عموی می‌گوید:

اشاره شد به پیدا کردن راه برون رفت از این مشکل. ما از قدیم عبارتی داریم که "خواستن توانستن است"، ولی برای توانستن باید ابزار و زمینه‌های لازم آن را فراهم آورد. مردم ما امروز به یک آگاهی قابل توجهی دست یافته‌اند اما این خصلت‌هایی که در وجود ما نشسته‌است در یک روند پرورشی علاوه بر آموزشی می‌تواند تغییر کند. راه آن به گمان من پیدایش نهادهایی است که امروز در هر زمینه‌ای شاهد آن هستیم. رفته رفته زمینه‌های مناسبی برای هر بخشی از مردم جامعه دارد فراهم می‌شود. برای مثال ببینید روی حقوق کودک امروز زیاد بحث می‌شود، صرفا سخنرانی‌هایی در باره حقوق کودکان، پخش اعلامیه فلان نهاد جهانی در باره حقوق کودک کافی نیست، باید نهادهایی از نوع شورای کتاب کودک باشد که راهکارهای مشخص را مطرح کند، یا مثلا ما می‌بینیم الان در مرکز پژوهش‌های پیش دبستانی تکیه می‌شود روی روش کودک محوری، یعنی به جای اینکه مربی بیاید کودکان را جمع کند و شروع کند برایشان سخنرانی کردن، راس هرم از کودکان می‌پرسد شما چه دوست داری؟ کودک خواسته‌های خود را مطرح می‌کند و آنوقت مربی اصولی را که نشأت گرفته از ذهنیت خود کودک است باز می‌کند. یا، مثلا در نظر بگیرید سازمان زنان بوجود بیاید. این روش مردم‌محوری و مردسالاری که در پی قرون متمادی در خانواده و جامعه حاکم بوده و امروز صحبت بر روی تبعیض جنسی مطرح هست، لاجرم باید این حقوق در یک نهادی باز شود، دقیقا روشن شود. مثلا یک نهادهای جزوه‌ای را تکثیر می‌کند و در اختیار دختران و پسران جوان قرار می‌دهد که قبل از ازدواج شما باید با چه حقوقی آشنا شوید. این ها کم کم می‌فهمند که در برخورد اولشان چگونه باید رفتار کنند، چه باید بگویند، چه آشنائی‌های قبلی باید پیدا کنند که بلافاصله بعد از عقد و ازدواجشان راهی دادگاه برای جدائی نشوند. وجود نهادهای گوناگون ضروری است. مثلا نویسندگان فراوانی ما داریم، ولی این نویسندگان اگر در یک کانونی جمع شوند و در آن کانون کارها نقد شود و نظرها مطرح شود و توافق نظر بوجود بیاید این امکان پدید بیاید که فلان نویسنده نقد فلان نویسنده را بشنود آماده شود برای شنیدن نه اینکه اگر در فلان مجله نقدی بر اثر فلان کس شد، بلافاصله جوابش را فردا با هفت-هشت تا ناسزا و تندى رد بکند. عادت بکنند به اینکه آقا یک جا بنشینیم، نظریات مختلف را بشنویم. به نظرمن اینجا تنها شنیدن نظر نیست، بلکه یک پرورش هم همراهش هست و این پرورش رفته رفته پدید می‌آید. این یک امر تاریخی است. همچنان که تاریخی پدیدار شده‌است، بایستی تاریخی هم زوده شود. انسان است و مجموعه خصوصیاتى که در طول تاریخ در او بوجود آمده‌است. باید شرایط مناسب تصحیح و رشد آن فراهم آید.